

چند نکته درباره یک جنایت

عباس عبدي

درباره شهادت سروان رنجبر و علت عدم استفاده او از سلاح علیه فرد حمله‌کننده دیروز نوشتم، ولی امروز می‌خواهم به جوانب دیگر این ماجرا اشاره کنم. کسانی که فیلم این حمله ناگوار را دیده‌اند، طبعاً این پرسش برای‌شان پیش می‌آید که فرد حمله‌کننده چرا تسلیم نمی‌شود؟ یا اصلاً چرا فرار نمی‌کند؟ چرا هیچ ترسی از شلیک گلوله علیه خود ندارد؟ و از این مهم‌تر چرا اقدام به قتل می‌کند؟ آیا نمی‌دانست که کشتن پلیس چه عوارضی دارد؟ و پلیس حتماً او را دستگیر خواهد کرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها کلیدی است و ما را به فهم واقعیت جامعه خود آگاه‌تر می‌کند. در واقع مساله امروز منحصر به کشته شدن يك افسر پلیس نیست، بلکه مساله وجود چنین قاتلانی مهم‌تر است. آنان از کجا آمده‌اند؟ چهار دهه تحت آموزش مستقیم نظام آموزشی و رسانه‌ای رسمی کشور بوده‌اند و در يك محیط اقتصادی و اجتماعی خاصی زندگی می‌کنند، کارشان به جایی رسیده که اصولاً درک و مساله‌ای به نام مرگ ندارند، اگر وجه جنایتکارانه این عمل را کنار بگذاریم، یا باید بگوییم بي‌باک و متهور است که به پلیسی که اسلحه در دست دارد حمله می‌کند، یا باید بگوییم درکی از مرگ و زندگی ندارد یا فهمی از اقدامی که انجام می‌دهد، ندارد. این يك قتل برنامه‌ریزی‌شده و با هدف خاص و کوشش برای پنهان ماندن قتل نبوده است، از پیش معلوم است که چه سرنوشتی در انتظار قاتل است، پس تنها راهی که برای فهم ماجرا و رفتار او می‌ماند این است که بگوییم هیچ رشته‌ای او را به زندگی اجتماعی و حتی فردی پیوند نمی‌دهد و تصور یا بهتر است بگوییم ترسی هم از مرگ ندارد. و این همان موجودی است که وجودش برای جامعه ما خطرناک است. از این نظر همه ما در برابر شکل‌گیری و موجودیت چنین افرادی مسوول هستیم. او به تعبیری گرچه خشن و جنایتکار است، ولی هم‌زمان قربانی و قابل ترحم نیز هست. چون زندگی او نیز نابود شده است. ما نمی‌توانیم به راحتی وجود آنان را محکوم کرده و نادیده بگیریم و از خود سلب مسوولیت کنیم. اینها محصول سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی هستند، کینه‌ورزی نسبت به آنان احتمالاً مشکل را تشدید می‌کند، همچنان که تا به حال بارها گفته شده است که گرداندن آنان در خیابان و تحقیر آنان عوارض منفی دارد.



اینکه او را با پای شکسته و يك لا پیراهن در هوای آزاد بیاوریم و فرزند داغدار آن مرحوم گوش او را بکشد، هیچ چیزی از تلخی ماجرای رخ داده کم نمی‌کند و اعتبار و اقتداری نیز تولید نخواهد کرد. کینه و نفرت و انتقام راه حل نیست و اینها متفاوت از مجازات قانونی است. فراموش نکنیم که مرحوم رنجبر اکنون به این علت شهید شده که همدردی مردم را جلب کرده است چرا که به هر دلیلی نتوانسته شلیکی کند که حق یا وظیفه او بوده است! همین يك نکته برای فهم ماجرا کافی است. نگاهی به وضعیت آموزش و تجهیزات پلیس‌های در صحنه نشان می‌دهد که ماجرا ریشه‌های عمیق‌تری دارد. هنگامی که يك دهه رشد اقتصادی نداشته باشیم، امکانات و حقوق پلیس نیز يك دهه توقف کرده و حتی عقب رفته است، درحالی‌که مجرمین بیشتر شده‌اند! و بودجه عمومی حکومت نیز صرف رسانه بی‌خاصیتی چون صداوسیما می‌شود. نتیجه‌ای جز این انتظار نباید داشت. یکی دیگر از نکات جالب این ماجرا انتقاد برخی از اصولگرایان بود که چرا اصلاح‌طلبان این اقدام را محکوم نکردند؟ این نقد واقعا نوبر است. مگر هر اتفاقی می‌افتد باید موضع گرفت؟ روزانه ده‌ها قتل و جنایت رخ می‌دهد، هیچ گروهی هم موضعی نمی‌گیرد. اگر يك نفر دیگری را به قتل رساند آیا باید قاتل را به صورت رسمی بیانیه داد و محکوم کرد؟ موضع‌گیری در چه مواردی ضروری است؟ هنگامی که پای امر یا مضمون سیاسی یا کم‌کاری در انجام وظیفه پیش بیاید، باید موضع گرفت. اگر قاتل، پلیس را به صفت سیاسی کشته بود، قطعاً باید موضع گرفت تا مبادا سکوت به معنای تایید تلقی شود. ولی يك اقدام جنایتکارانه مثل همه جنایات دیگر است و به صورت پیش‌فرض از سوی همگان محکوم است. به ویژه این مورد خاص که خیلی هم تازآور بود. اتفاقاً اگر قرار است در این مورد موضع‌گیری شود، باید پرسید که چرا پلیس آموزش کافی ندیده یا چرا شلیک نکرده است؟ یا تجهیزات بیشتر از قبیل شوکر نداشته است؟ یا چرا پس از دستگیری چنان رفتاری با متهم شده است؟ محکومیت اصل این حادثه غم‌انگیز مفروض است و حتی موضع‌گیری می‌تواند به معنای احتمال موافق بودن برخی با آن را به ذهن متبادر کند و این درست نیست. چون چنین احتمالی متصور یا واقعی نیست. جالب است که اصولگرایان

که باید قتل دختر اهوازي را محکوم کنند سکوت کرده اند زیرا به صورت سنتي آنان این رفتار را مانع از تخلفات جنسي میدانند پس سکوتشان به منزله توافق نسبي با این رویداد وحشتناک است.

منبع: روزنامه اعتماد 18 بهمن 1400 خورشیدی